

اعتبار قید عندالاستطاعه در مطالبه مهریه مقارن دعوی طلاق

عاطفه ذبیحی*

چکیده

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور در سال ۱۳۸۵ در جهت تشویق زوجین به تعیین مهریه عندالاستطاعه با هدف کاهش آمار زندانیان مهریه، دستورالعملی به دفاتر رسمی ازدواج ابلاغ نمود که در پی آن مقید نمودن مهریه به استطاعت زوج در میان زوجین بیشتر مورد توجه واقع شده است؛ لیکن در ارتباط با آثار این قید، رویه جاری دادگاه‌ها متهافت و متشتت ارزیابی می‌شود که اعتبار قید استطاعت حین طلاق از این قبیل است. رأی شعبه ۸ دیوان عالی کشور به استناد دلایلی شامل «اعتبار شرط در حدود هدف از وضع آن (اثر انتفا جهت معامله)، تبعیت شرط از عقد در بقا و اقتضای قاعده عدالت و انصاف»، شرط پرداخت مهریه مقید به استطاعت زوج را که ضمن عقد نکاح مقرر می‌شود؛ ناظر به طول دوران زندگی مشترک دانسته و انحلال نکاح را سبب از بین رفتن شرط برشمرده که در این صورت زوج می‌تواند صرف‌نظر از استطاعت یا عدم استطاعت مالی زوج حین طلاق، تمام مهریه مندرج در عقدنامه را مطالبه نماید. مقاله حاضر با رد ادله استنادی مترصد اثبات اعتبار شرط مذکور است.

واژگان کلیدی: مهریه، عندالاستطاعه، شرط ضمن عقد، جهت معامله، شرط

وابسته، انصاف.

مقدمه

نظر به افزایش آمار زندانیان مهریه، در راستای ایجاد مانع بر اعمال ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ و کاهش میزان بازداشتی زوج، در سال ۱۳۸۵ سازمان ثبت اسناد و املاک دستور العمل شماره ۱/۳۴/۵۳۹۵۸ مورخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۸ را به دفاتر ازدواج و طلاق ابلاغ نمود که دفاتر رسمی ازدواج، دو شرط عندالاستطاعه یا عندالمطالبه را پیرامون کیفیت مطالبه مهریه به زوجین تفهیم نمایند تا ایشان بر یکی از دو مورد توافق کنند. بر این اساس، توافق زوجین بر عندالاستطاعه بودن مهریه، امکان تعقیب کیفری زوج به جهت عدم پرداخت مهریه را منتفی ساخته و مطالبه مهریه از سوی زوجه در صورت وجود استطاعت مالی در زوج امکان‌پذیر می‌گردد.

گرچه این تدبیر می‌تواند در راستای کاهش آمار زندانیان مهریه اقدامی مؤثر به شمار رود؛ لیکن در عین حال افزودن قید مزبور به اسناد نکاحیه سؤالات و ابهاماتی را به همراه داشته که منجر به تشتت و تهافت آراء صادره از دادگاه‌های خانواده شده است. صرف‌نظر از ابهامات موجود در راستای مشروعیت قید عندالاستطاعه به لحاظ مجهول بودن آن، مقاله حاضر نظر به متداول بودن تقيید مهریه به استطاعت زوج ضمن عقد نکاح در شرایط فعلی و تأکید مرجع رسمی ثبت به تشویق زوجین نسبت به تعیین آن، به ابهام ناظر به مطالبه آن که منجر به صدور رأی مورد بحث از دیوان عالی کشور شده می‌پردازد. این رأی اعتبار شرط «پرداخت مهریه مقید به استطاعت زوج» را که ضمن عقد نکاح مقرر می‌شود؛ ناظر به طول دوران زندگی مشترک دانسته و طلاق را سبب از بین رفتن اعتبار شرط برشمرده است و با توجه به تکلیف قانونی دادگاه مبنی بر تأدیه یا تعیین تکلیف حقوق مالی زوجه موضوع ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، مطالبه کامل مهر از سوی زوجه را صرف‌نظر از استطاعت یا عدم استطاعت مالی زوج جایز شمرده است که ادله استنادی رأی دیوان مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

مشخصات رأی

شماره دادنامه: ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۶۸۰۰۷۴۶

تاریخ: ۱۳۹۳/۷/۸

مرجع رسیدگی کننده (صدور رأی): شعبه ۸ دیوان عالی کشور

خواسته: صدور گواهی عدم امکان سازش

۱. رأی شعبه ۸ دیوان عالی کشور به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۶۸۰۰۷۴۶ مورخ

۱۳۹۳/۷/۸

خانم ر.ک. نسبت به دادنامه شماره ۱۵۵۰-۹۲ مورخ ۹۲/۹/۲۵ شعبه ۴۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران که در جهت اصلاح و تأیید دادنامه شماره ۱۰۰۷-۹۲/۶/۳۱ شعبه ۲۸۱ دادگاه خانواده تهران متضمن گواهی عدم امکان سازش جهت اجرای صیغه طلاق به خواسته زوج فرجام خوانده انشا گردیده فرجام خواهی نموده و اساس اعتراض وی راجع به آن قسمت از دادنامه های مرقوم می باشد که تکلیف زوج به پرداخت مهریه مافی القباله هنگام اجرای صیغه طلاق موکول به اثبات استطاعت مالی زوج توسط زوجه که در سند ازدواج عندالاستطاعه ذکر شده گردیده است و ادعا نموده که طبق ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مهریه وی بایستی هنگام اجرای صیغه طلاق نقداً پرداخت شود که با توجه به محتویات پرونده اگرچه در سند ازدواج فی مابین زوجین شرط شده که زوج مهریه مافی القباله را که بر ذمه اش مستقر بوده عندالاستطاعه به زوجه پرداخت نماید؛ ولی از آنجایی که اولاً؛ در هر ازدواج دائم عرفاً دوام زوجیت مقصود زوجین بوده و با انگیزه دوام زوجیت اقدام به ازدواج با یکدیگر می نمایند و اگر در همان ابتدای امر زوجین وقوع طلاق و جدایی بین خود را در آینده نزدیک یا دور محتمل الوقوع بدانند هرگز تن به چنین ازدواجی نخواهند داد، بنابراین از آنجائی که دوام زوجیت به هنگام ازدواج مقصود و هدف اصلی طرفین بوده؛ لذا به تبع آن موافقت زوجه به پرداخت مهریه به شرط استطاعت زوج مشروط به دوام زوجیت بوده و در واقع زوجه به شرط تداوم زوجیت فی مابین و به منظور تحکیم بنیان خانواده و اطمینان خاطر همسرش و رعایت حال وی موافقت نموده که زوج در صورت استطاعت نسبت به پرداخت مهریه فی الذمه خود اقدام نماید و قطعاً و بدون هیچ گونه تردیدی اعتبار شرط عندالاستطاعه بعد از انحلال نکاح به هیچ وجه مقصود و منظور زوجه و مآلاً از حدود توافق ضمنی طرفین به هنگام ازدواج خارج می باشد. از این رو اعتبار شرط مذکور مقرر در سند ازدواج تا زمانی است که رابطه زوجیت فی مابین

زوجین تا دوام داشته و با انحلال نکاح اعتبار شرط مذکور منتفی خواهد بود. ثانیاً: طبق ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی به مجرد عقد نکاح مهریه در مالکیت زوجه استقرار می‌یابد و دوام یا عدم دوام زوجیت در اصل حق زوجه نسبت به مهریه هیچ تأثیری ندارد و فقط در موارد خاص می‌تواند در میزان استحقاق زوجه نسبت به مهریه مؤثر باشد. بنابراین با انحلال نکاح از طریق طلاق اصل استحقاق زوجه نسبت به مهریه محرز و مسلم است و چون شرط پرداخت مهریه به قید استطاعت زوج یک شرط ضمن عقد نکاح محسوب بوده؛ لذا تا زمانی که عقد نکاح به قوت و اعتبار خود باقی بوده شرط مذکور هم معتبر و بین طرفین لازم‌الرعایه خواهد بود و از آنجایی که با وقوع طلاق، عقد نکاح منحل و اعتبار شرعی و قانونی آن زایل و منتفی خواهد بود؛ لذا شرط فوق‌الذکر به عنوان شرط ضمن عقد هم به تبع انحلال عقد نکاح و بی‌اعتباری آن فاقد اعتبار محسوب و اثری بر آن مترتب نخواهد بود. ثالثاً: قاعده عدالت و انصاف ایجاب می‌نماید که حدود و مدت اعتبار شرط مورد بحث به دوام زوجیت محدود گردد تا باب هرگونه سوءاستفاده زوج از این شرط مسدود و نتواند با سوءاستفاده از این شرط همسرش را بدون علت و جهت مشروع و قانونی مطلقه و عملاً از انجام تکلیف قانونی خود در پرداخت مهریه به هنگام طلاق فرار نماید و زوجه را که به هنگام ازدواج در مقام اثبات حسن‌نیت خود و تحکیم بنیان خانواده و اطمینان خاطر همسرش شرط عندالاستطاعه بودن مهریه را پذیرفته بعد از طلاق در وصول مهریه‌اش با مشکل مواجه سازد که عملاً هم بعد از طلاق وصول مهریه برای زوجه مطلقه به لحاظ عدم اطلاع از وضعیت مالی همسر سابق و عدم دسترسی به اموال وی که معمولاً از وی مخفی نگه داشته می‌شود غیرممکن خواهد بود. بنابه مراتب اشعاری از آنجایی که زوج فرجام‌خوانده متقاضی طلاق زوجه‌اش بوده و مصمم است با ایقاع طلاق عقد نکاح فی مابین را منحل نماید و با انحلال نکاح شرط مقرر در سند ازدواج فی مابین در خصوص پرداخت مهریه که مقید به استطاعت ایشان بوده منتفی و فاقد اعتبار محسوب و قابلیت استناد و اعمال و اجرا را نخواهد داشت و در اجرای ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۹۱ مکلف است که مهریه مافی‌القباله استحقاقی زوجه را قبل از اجرای طلاق و ثبت آن نقداً در حق زوجه فرجام‌خواه پرداخت نماید. بنابراین دادنامه فرجام‌خواسته گرچه در اساس صائب و موجه بوده و ایراد و اشکالی بر آن مترتب نمی‌باشد ولی در قسمت معترض‌عنه که بدون توجه به مراتب مرقوم در فوق انشا گردیده خلاف موازین قانونی بوده و مخدوش است. لذا مستنداً به بند ۲ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی و بند ج ماده ۴۰۱ همان قانون ضمن نقض دادنامه فرجام‌خواسته رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض دادگاه محترم صادر کننده رأی

منقوض ارجاع می‌گردد تا با توجه به محتویات پرونده و استدلال فوق‌الذکر نسبت به صدور رأی مقتضی اقدام نماید.

رئیس، مستشار و عضو معاون شعبه ۸ دیوان عالی کشور
عباسیان، ناصح، کریمپور نطنزی

۲. نقد و بررسی رأی شعبه ۸ دیوان عالی کشور

در رأی دیوان عالی کشور در جهت اثبات دیدگاه خود مبنی بر غیرمعتبر بودن قید عندالاستطاعه بودن مهریه مندرج در سند نکاحیه در فرض اقدام به طلاق به سه دلیل استناد شده است. وجه ادله استنادی قضات محترم دیوان را می‌توان به ترتیب شامل «اعتبار شرط در حدود هدف از وضع آن»، «تبعیت شرط از عقد در بقا» و «جریان قاعده عدالت و انصاف» دانست که در ادامه هر یک مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

۳. اعتبار شرط در حدود هدف از وضع آن (اثر انتفای جهت معامله)

دیوان عالی کشور در دلیل نخست خود چنین استدلال نموده است که در هر ازدواج دائم عرفاً دوام زوجیت مقصود زوجین بوده و پذیرش قید استطاعت زوج در پرداخت مهریه از سوی زوجه نیز صرفاً با هدف رعایت حال همسر در طول دوران زوجیت و اطمینان خاطر وی و استحکام بیشتر بنیان خانواده است؛ از این‌رو این شرط باید در حدود هدف مشروط‌علیه حین اشتراط ضمن عقد تفسیر شده و صرفاً در دوران زوجیت معتبر قلمداد شود.

این استدلال به لحاظ تعیین جایگاه و ماهیت هدف مذکور از دو وجه قابل بررسی است:

الف. اگر مقصود قضات دیوان عالی کشور این باشد که اراده و قصد انشایی طرفین به هنگام اشتراط محدود به زوجیت بوده و بنای طرفین برای درج قید استطاعت در مطالبه مهریه محدود به دوران زندگی زناشویی بوده است (هرچند این محدوده زمانی در سند نکاحیه ثبت نشده باشد)؛ باید به استناد ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی که شرط بنایی یا ضمنی مصرح ولو غیر مکتوب طرفین را معتبر می‌شمارد در صورت احراز نزد قاضی، این شرط

محدود به حیات زوجیت اعمال گردد. لیکن وجود چنین بنایی میان زوجین و تعلق اراده به تحدید زمانی محل تردید است. ب. اگر رعایت حال زوج و تحکیم بنیان خانواده و ... به عنوان انگیزه درونی زوج از اشتراط مدنظر باشد؛ به نظر می‌رسد ماهیت هدف در استدلال فوق را به لحاظ حقوقی باید منطبق بر عنوان «جهت معامله» دانست که در این صورت، استدلال دیوان در صورتی قابل پذیرش خواهد بود که انتفاء جهت معامله را سبب انتفاء تعهد ناشی از آن بشماریم.

در بحث جهت معامله که برخی فقها از آن به غرض شخصی نیز تعبیر کرده‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۷: ۳۲۸)؛ اهداف جنبه شخصی داشته و به ساختمان فنی عقد مرتبط دانسته نشده؛ در حالی که نقشی مهم برای آن‌ها در برانگیختن رضا و ایجاد طلب در ذهن برای انعقاد عقد مفروض دانسته می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۲۵). بر اساس آنچه در قوانین ایران قابل مشاهده است؛ قانونگذار ایرانی در مورد جهت معامله بررسی و کشف را لازم ندانسته و به موجب ماده ۲۱۷ قانون مدنی، صرفاً در صورت تصریح در عقد، مشروعیت جهت را برای ارزیابی اعتبار عقد لازم شمرده است؛ همچنین در زمینه اشتباه در جهت معامله به عنوان مبنای تراضی طرفین عقد و به عنوان یکی از عیوب اراده، قائل به بطلان عقد شده است که مواد ۷۳۳ و ۷۶۵ قانون مدنی ناظر به عقود حواله و صلح از این قبیل است (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۴۳۱)، اما در مورد اثر منتفی شدن جهت معامله به معنای انگیزه درونی طرف معامله (که در دایره تراضی طرفین قرار نمی‌گیرد) تصریح قانونی وجود ندارد^۱ و در منابع فقهی نیز حکمی دال بر این موضوع یافت نشد.^۲ آنچه در مقام ارزیابی استدلال دیوان در

۱. برخی اقدام قانونگذار در تصریح به لزوم استرداد هدایای نامزدی در صورت برهم خوردن عقد به موجب ماده ۱۰۳۷ قانون مدنی را از همین قبیل دانسته‌اند که به نظر می‌رسد با تحلیل ماهیت هدایای نامزدی، استرداد را باید به منزله رجوع از هبه دانست که با این توصیف، این ماده نیز مبنای آثار بحث «انتفای جهت معامله» نخواهد بود.

۲. در کتب فقهی موضوعاتی از قبیل اجاره جنب یا حائض برای جارو کردن مسجد، اجاره پزشک برای کشیدن دندان که درد دارد، به ظاهر شاید بتواند مصداق بحث مذکور قلمداد شود؛ اما در منابع فقهی از زوایه شرایط موضوع عقود اجاره، جعاله و ... در این مورد بحث شده است که فتاوی فقها در زمینه بطلان عقد یا استحقاق اجرت المثل به حسب شرایط مسأله، در مورد فقدان شروط ناظر به عوض از

اینجا محل بحث است ناظر به فرضی است که عقد و شرط ضمن آن با وجود شرایط صحت به نحو صحیح و معتبر واقع شده و امکان اجرای شرط نیز وجود دارد؛ اما هدف از اندراج شرط برای تأمین نفع واضح شرط منتفی شده است که اثر انتفاء شرط در بقاء اعتبار آن محل سؤال است.

نظر به این که موارد انحلال و عدم اعتبار معاملات در قانون بیان شده و دلیلی برای عدم اعتبار شرط در پی منتفی شدن جهت آن در متون فقهی و قانونی مشاهده نمی‌شود؛ ناگزیر باید قائل به بقای اعتبار شرط ولو پس از منتفی شدن هدف طرفین از اشتراط آن شویم. بر این اساس، هدف زوجه در اشتراط استطاعت نمی‌تواند مبنای اظهارنظر در مورد اعتبار شرط به هنگام طلاق قرار گیرد. البته این نکته قابل توجه است که حتی اگر انتفاء جهت اشتراط قید عندالاستطاعه را به تبع اقدام به طلاق سبب زوال اعتبار این شرط بشماریم گام نخست اثبات وجود این «جهت» برای اندراج آن ضمن عقد است که به نظر می‌رسد اثبات آن بر عهده زوج خواهد بود.

همچنین این موضوع را می‌توان مشابه مفهوم «منتفی یا عقیم شدن هدف قرارداد» در حقوق کامن‌لا دانست.^۱ این قاعده ناظر به حالتی است که در آن، انجام تعهدات قراردادی متعاقبین در عالم واقع غیرممکن یا مشکل نشده؛ لیکن در عین حال اجرای تعهدات طرف مقابل برای طرف دیگر فایده و ارزش خود را از دست داده است (Joseph, 1960: 98). یکی از شروط اساسی برای تحقق این مبنا آن است که حادثه به طور اساسی هدف قرارداد را منتفی سازد، به نحوی که اگر یک فرد متعارف و معقول در شرایط طرف متضرر، به هنگام انعقاد عقد از آن مطلع بود؛ یا به بستن عقد روی نمی‌آورد و یا مفاد و شروط مناسب را در عقد درج می‌نمود (دارائی، ۱۳۹۳: ۱۳۵) (غفاری فارسائی، ۱۳۸۹: ۲۲۸). به نظر می‌رسد

قبیل مقدور التسلیم بودن منفعت، تجدد تعذر تسلیم یا مباح بودن آن و ... است و نمی‌توان موارد مذکور را مصداق انتفای جهت معامله برشمرد؛ ر.ک. حلی (علامه)، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، (قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۱۳۸۸)، ص ۲۹۸، عاملی (محقق کرکی)، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، (قم: مرسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۱۴)، ج ۷، ص ۱۴۸.

آنچه موضوع بحث را متفاوت ساخته و امکان اعمال این قاعده را در مورد شرط استطاعت منتفی می‌سازد از سنخ «حادثه و غیرقابل پیش‌بینی بودن» آن است؛ در حالی که در مورد اشتراط قید استطاعت در مطالبه مهریه به هنگام عقد نکاح فرض طلاق نزد زوجین منتفی نبوده و گرچه بنای طرفین بر تداوم زندگی مشترک است؛ با توجه به این که شرط عندالاستطاعه از سوی خود زوجین و با توافق وارد سند نکاحیه می‌شود و هدف از وضع شروط ضمن عقد مندرج در عقدنامه نیز عموماً ناظر به تسهیل در امر طلاق است نمی‌توان این مورد را استثنا شمرد و عدم توجه به احتمال طلاق را مبنای اعتباربخشی به شرط عندالاستطاعه به عنوان رکن قاعده دانست. همچنین مبتنی بر این نظریه در رأی صادره از دادگاه انگلستان مشاهده می‌شود که قاضی میان انگیزه و هدف قرارداد تفاوت قائل شده و انتفای انگیزه قراردادی را مؤثر در موضوع نپنداشته است.^۱

علاوه بر موضوعیت نداشتن جهت در اعتبار شرط در حقوق ایران، اساساً در مورد وجود چنین جهت و هدفی نزد زوج و اختصاص شرط به طول دوره حیات زوجیت می‌توان تردید نمود؛ چرا که به نظر می‌رسد مبنای لحاظ شرط استطاعت توسط زوج ضمن عقد نکاح، تسهیل شرایط بر مدیون است. چه این که به طور معمول در مورد مهریه هنگام انعقاد عقد بنای زوج بر مطالبه در طول دوران زوجیت نیست و اساساً اگر اکره بانوان در پذیرش ثبت مهریه با قید عندالاستطاعه به دلیل آن است که ایشان مطالبه این قسم مهریه را به صورت مطلق و در هر زمانی مشروط به استطاعت می‌دانند. در عین حال این نکته قابل توجه است اثبات چنین تحلیلی حتی با بررسی میدانی نیز به سهولت میسر نمی‌شود؛ لذا تحلیل ظنی در این زمینه مکفی نخواهد بود و در هر پرونده باید قصد زوجین به هنگام عقد توسط قاضی احراز شود.

۱. برای نمونه در دعوی *Co Steamboat Bay Herne v. Hutton* که مرتبط با تاجگذاری بوده و قایقی تفریحی بدین منظور اجاره شده بوده است. چنین قراردادی با این استدلال که به رغم از بین رفتن انگیزه قرارداد (یعنی حمل مسافر با قایق برای دیدن مراسم)، دیدن مراسم مبنای مشترک دو طرف در انعقاد قرارداد نبوده و بدین ترتیب قرارداد عقیم دانسته نشد.

Beatson-Sir Jack (2010), Burrows-Andrew, Cartwright-John, Anson's Law of Contract, Oxford-UK: Oxford University Press, p478.

۴. تبعیت شرط از عقد در بقا

دلیل دوم استنادی قضات دیوان عالی کشور در مقام اثبات زوال اعتبار قید عندالاستطاعه در مطالبه مهریه در پی اقدام به طلاق، «تبعیت شرط از عقد در بقا» است. در واقع با توجه به این که عندالاستطاعه بودن مهریه در ضمن عقد نکاح و در عقدنامه تقریر می‌گردد، قضات محترم دیوان این قید را شرط ضمن عقد نکاح برشمرده و اعتبار آن را نیز صرفاً محدود به زمانی دانسته‌اند که خود عقد نکاح باقی و معتبر است. بر اساس این دیدگاه، نظر به این که با وقوع طلاق، عقد نکاح منحل شده و اعتبار شرعی و قانونی آن زایل می‌شود؛ باید این شرط ضمن عقد نکاح را نیز به تبع انحلال نکاح، فاقد اعتبار دانسته و اثری بر شرط مترتب ندانست. در عین حال طبق استدلال رأی مورد بحث، این اثر نیز فقط نسبت به شرط استطاعت ضمن عقد نکاح جاری بوده و اصل مهریه که به موجب ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی^۱، با عقد در ملکیت زوجه استقرار یافته بدون لحاظ این شرط بعد از طلاق هم قابل مطالبه است.

در مقام پاسخ به این دلیل باید اذعان داشت پذیرش استدلال فوق مبتنی بر تلقی رابطه میان شرط استطاعت و عقد نکاح به مثابه رابطه تابع و متبوع است. رابطه تابع و متبوع چنین تعریف شده که شرط به منزله زائده‌ای حقوقی است که جهت پیدایش و ادامه حیات خود به عقد پایه یعنی مشروط نیازمند بوده و نمی‌تواند به صرف اراده طرفین، مستقل از عقد اصلی اثر داشته باشد (وهابزاده موسوی، ۱۳۹۵: ۳۸). به نظر می‌رسد صرف درج شرط استطاعت در سند نکاحیه را نباید دلیلی بر آن دانست که قید عندالاستطاعه بودن مهریه، ماهیتاً شرط ضمن عقد نکاح است؛ چرا که قید عندالاستطاعه ناظر به مطالبه مهریه بوده و تعریف جایگاه این شرط نسبت به عقد نکاح منوط به بررسی نسبت مهریه با عقد نکاح خواهد بود. از این رو، در ادامه ماهیت این قید از جهت نوع شرط و جایگاه آن نسبت به مهریه و نیز نسبت به عقد نکاح مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. به مجرد عقد، زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که خواهد در آن بنماید.

۵. ماهیت قید عندالاستطاعه

به منظور تعیین ماهیت شرط عندالاستطاعه بودن مهریه ابتدا لازم است نوع شرط مورد بررسی قرار گیرد که آیا اساساً این قید، مصداق شرط ضمن عقد قرار می‌گیرد یا این که نمی‌توان آن را شرط ضمن عقد توصیف نمود. به حسب اقسام شرط، این شرط ممکن است از قسم شرط تعلیقی یا شرط ضمن عقد (مستقل یا وابسته) توصیف شود. در پی تعیین نوع شرط، گام بعدی تعیین رابطه آن با مهریه و عقد نکاح خواهد بود.

۱.۵. قید عندالاستطاعه به حسب اقسام شرط

در موضوع بحث، اگر این شرط از نوع شرط تعلیقی (شهیدی، ۱۳۸۷: ۲۷) بوده و اشتراط قید عندالاستطاعه به نحو تعلیق در انشا از سوی زوجین قصد شده باشد؛ باید چنین قائل شد که مهرالمسمی اساساً مورد توافق واقع نشده و باطل است؛ لیکن در صورت قصد طرفین بر تعلیق در منشأ، حصول ماهیت اعتباری مهر، معلق به استطاعت بوده و پس از فعلیت یافتن شرط است که ذمه شوهر به پرداخت مهریه مشغول می‌شود (سعیدی و وهاب‌زاده، ۱۳۸۹: ۶۹). گرچه اظهارنظر پیرامون نوع شرط باید مبتنی بر کشف اراده زوجین باشد؛ لیکن به نظر می‌رسد آنچه در اسناد نکاحیه مورد توافق زوجین قرار می‌گیرد؛ عموماً ناظر به تعلیق در انشا یا منشأ نباشد. در عین حال اگر این تعلیق به استناد ظواهر و قرائن موجود، بر قاضی روشن گردد؛ چنین شرطی در حدود اراده طرفین قابل تفسیر بوده و آثار تعلیق بر آن مترتب می‌گردد.

در فرض دیگر اگر شرط را از قبیل شرط ضمن عقد^۱ بشماریم، تحلیل شرط از

۱. شرط ضمن عقد را در مقابل شرط ابتدایی و امری دانسته‌اند که در یک عمل حقوقی گنجانیده شود تا آثار حقوقی معمول آن را تکمیل نموده یا تغییر دهد یا زوال و حدوث حقی بر امری مستقبل و محتمل‌الوقوع منوط گردد، جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **ترمینولوژی حقوق**، (تهران: گنج دانش، ۱۳۹۰)، ص ۳۸۰ و ۳۸۳. شرط ضمن عقد ماهیتی اعتباری و غیر مستقل است که در ضمن قرارداد انشا می‌شود و در این معنا شرط، جزء یا قید ماهیت اعتباری «منشأ» نخواهد بود؛ لذا با بلاتن شرط، عقد تجزیه نشده یا باطل نمی‌گردد (شهیدی، پیشین، ص ۲۵). در این قسم از شروط، عقد و شرط دو مطلوب مجزا قابل توصیف است که در آن تعهد ناشی از شرط، نسبت به عقد فرعی و تبعی است.

جهت مستقل یا وابسته بودن آن لازم خواهد بود. به لحاظ درجه ارتباط شرط ضمن عقد با عقد پایه، توافقات ضمن عقد را در دو دسته شروط وابسته و شروط مستقل جای داده‌اند (ره‌پیک، ۱۳۹۳: ۲۱). شرط وابسته^۱ که اثر آن در قرارداد «تقییدی» توصیف شده (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰: ۳۸۰)^۲ نوعی توافق ضمن عقد است که اگر در خارج از عقد تصور شود، اعتبار و اثر حقوقی مهمی بر آن مترتب نیست و با انتفاء موضوع عقد، تعهد ناشی از شرط منتفی می‌شود مانند وصف مورد معامله که به صورت شرط صفت، مورد توافق دو طرف اصلی عقد قرار می‌گیرد یا اعطای وکالت در طلاق به زوجه ضمن عقد نکاح (قاسم‌زاده و قربانی جویباری، ۱۳۹۷: ۱۱۶). به تعبیر دیگر، شروط وابسته، شروطی تابع و مرتبط با عقد دانسته شده که در صورت انتزاع از عقد، سالبه به انتفای موضوع بوده و به مثابه شرط ابتدایی است (محقق داماد، ۱۳۸۸: ۱۶۵). در مقابل این قسم از شروط، شرط مستقل، قرار دارد که نقش این شرط در قرارداد «ترکیبی» توصیف شده؛ به نحوی که دو قرارداد ضمن یک تراضی واقع شده و نیروی اراده، به یکی وصف اصلی و به دیگری چهره فرعی و تبعی بخشیده است (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۲۱). انتفای عقد نیز تأثیری در شرط مستقل نداشته و این شرط، آثار حقوقی خود را مستقل از عقد بر جای می‌گذارد؛ گرچه این شروط نیز حدوداً وابسته به عقد اصلی هستند (قاسم‌زاده و قربانی، ۱۳۹۷: ۱۱۶).^۳

۱. البته در تقسیم‌بندی دیگر، شروط وابسته تحت عنوان شروط تقییدی و در عرض شروط تعلیقی و شروط ضمن عقد در نظر گرفته شده؛ با این توضیح که در شروط تقییدی، اثر یا آثار عقد مقید می‌شود و اجرای آن به تأخیر می‌افتد. در شرط تقییدی نه سخن از ایجاد تعهدی فرعی در ضمن تعهد اصلی است «چنان که در شروط ضمن عقد مقرر است» و نه سخن از تعلیق در انشا یا منشا است، بلکه اثر عقد از جمله اجرای تمام یا بعض از تعهدات عقد موقوف به قید مشخصی می‌گردد. رک سعیدی و وهاب‌زاده، پیشین، ص ۶۷.

۲. کاتوزیان، پیشین، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۲۵.

۳. شرط مستقل، ناظر به مواردی است که یک عمل حقوقی مستقل مانند وکالت، به صورت شرط ضمن عقد منعقد می‌شود؛ در حالی که خود می‌تواند یک قرارداد مستقل باشد و لازم نیست که ضمن عقد دیگری درباره آن توافق صورت گیرد ولی دو طرف، به دلایلی همچون کسب لزوم در تعهدات جایز، ضمن عقد نسبت به آن توافق می‌کنند. در منابع فقهی نیز این نوع شرط در مسائلی از قبیل اشتراط رهن ضمن عقد بیع فاسد برای مطالبه دینی غیر از دین ناشی از عقد بیع مشروط و نیز اعتبار ابرای

اگر شرط عندالاستطاعه را از میان اقسام سه‌گانه «شرط صفت، شرط فعل و شرط نتیجه»، شرط فعل و از قبیل شرط ترک فعل مادی مطالبه مهریه قبل از استطاعت به نفع شوهر بدانیم، چنان‌چه این شرط در زمره شروط وابسته قرار گیرد؛ قطعاً با انحلال عقد نکاح، فاقد اعتبار بوده و زوجه امکان مطالبه مهر را به موجب ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی بدون لحاظ شرط خواهد داشت. در مقابل، چنانچه این شرط از قبیل شروط مستقل باشد؛ ولو با انحلال نکاح، زوجه مشروط به استطاعت شوهر حق مطالبه خواهد داشت. با توجه به این که این شرط ناظر به مهریه واقع شده است برای تعیین رابطه شرط با عقد ناگزیر از بررسی جایگاه مهریه در عقد نکاح خواهیم بود.

۲.۵. ماهیت قید عندالاستطاعه نسبت به عقد نکاح و مهریه

در زمینه ماهیت مهریه و جایگاه آن در عقد نکاح دو دیدگاه عمده وجود دارد که هر یک در میان فقها طرفدارانی دارد:

الف. مهریه رکن عقد نکاح است. (بحرانی، ۱۳۶۳: ۴۳۸) باطل شمردن انعقاد نکاح با مهر غیرقابل تملک چون شراب (طوسی، ۱۴۰۰: ۴۶۹)، ترتب برخی آثار معاملات بر نکاح از قبیل حق حبس (طوسی، ۱۴۰۰: ۴۶۹)، تعبیر مهریه با «اجورهن» در کلام الهی (نساء/ ۲۵؛ احزاب/ ۵۰؛ مائده/ ۵؛ ممتحنه/ ۱۰) و همچنین برخی تعبیر به کار رفته در روایات که شائبه معوض بودن نکاح را تأیید می‌کند،^۱ در ردیف دلایل و مؤیدات این دیدگاه ذکر شده‌اند.

دّمه زوج ضمن طلاقى که بطلان آن کشف شود مورد بحث واقع شده و این شرط معتبر دانسته شده است، حلی (علامه)، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳)، ج ۲، ص ۱۰۹، حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹)، ج ۱۵، ص ۲۳۵ و ۲۳۶. نکته قابل توجه پیرامون احکام و مسائل شروط ضمن عقد در قانون مدنی این دانسته شده که این احکام، غالباً بر اساس شروط وابسته تنظیم شده ره‌پیک، حسن، حقوق مدنی - حقوق قراردادهای، (تهران: خرسندی، ۱۳۹۰)، ص ۱۶۴ که ماده ۲۴۶ قانون مدنی مؤید این تعبیر است.

۱. از جمله روایت محمدبن مسلم که از امام باقر علیه السلام در مورد نگاه مرد به زنی که اراده ازدواج با او را دارد، سؤال می‌شود و حضرت در پاسخ می‌فرمایند: قَالَ نَعَمْ إِنْ مَا يَشْتَرِيهَا بِأَعْلَى الثَّمَنِ، کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، (تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷)، ج ۵، ص ۳۶۵.

ب. مهریه در عقد نکاح، از ارکان عقد به شمار نمی‌رود (محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۳۳۳). عدم ترتب بسیاری از آثار عقود معاوضی در نکاح چون صحت نکاح بدون مهر، عدم جریان خیار غبن در مهر، بقاء تعهد شوهر به پرداخت مهریه با فوت زوجه قبل از نزدیکی و ... مؤید این دیدگاه است. البته به تبع این دیدگاه دو ماهیت می‌توان برای مهر متصور شد. به این ترتیب که نکاح و مهریه هر یک عقدی مستقل در نظر گرفته شود (طوسی، ۱۴۰۷: ۳۶۴) یا بنا به عقیده برخی مهر اساساً عقد نبوده؛ بلکه یک التزام ضمنی در کنار عقد نکاح باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۳۵) که از این حیث موقعیتی شبیه شرط ضمن عقد برای آن توصیف شده است (موسوی خویی، ۱۴۱۴: ۶۳).^۱

۳.۵. بررسی تبعیت شرط عندالاستطاعه از عقد نکاح در بقا

در این زمینه به حسب ماهیت مهر در عقد نکاح می‌توان چنین اظهار داشت: الف. اگر عقد نکاح، واجد ماهیت معاوضی بوده و مهریه یکی از عوضین باشد؛ در این صورت مهریه رکن عقد بوده و شرط ضمن عقد ناظر به یکی از ارکان عقد، شرط تبعی (شرط وابسته) توصیف می‌شود و چون اعتبار خود را از عقد اصلی می‌گیرد در صورت عدم وجود عقد، شرط نیز فاقد اعتبار قلمداد می‌شود. ب. چنانچه مهر تعهدی مستقل از عقد نکاح به شمار رود؛ در این صورت با توجه به این که شرط ضمن عقد استطاعت، ناظر به این تعهد مستقل از عقد نکاح است، لذا قید عند الاستطاعه باید تعهدی مستقل دانسته شود که حتی در صورت

۱. در نقد این دیدگاه چنین اظهار شده است که مهر نمی‌تواند شرط ضمن عقد نکاح باشد؛ چرا که نه خود عقد به آن پیوند خورده و نه التزام به عقد. در حالی که شروط ضمن عقد نکاح به حسب این که شرط فعل باشد یا شرط صفت آثاری بر آن مترتب است؛ به این ترتیب که اگر شرط فعل باشد، خود عقد بر التزام طرف مقابل وابسته گشته و به صرف این که مرد ایجاب زن را قبول کرد موضوع شرط تحقق یافته و زن می‌تواند وی را اجبار به انجام شرط نماید. هرچند بر اثر امتناع مرد از عمل شرط شده، زن حق فسخ نکاح را ندارد. چون در تحلیل حقوقی موضوع تعلیق، التزام مرد به انجام کار بوده و آن هم به صرف قبول ایجاب تحقق یافته است و اگر شرط، شرط صفت باشد التزام عقد، وابسته به وجود شرط گشته است و چون صفت مورد نظر وجود ندارد مرد نیز التزام به عقد نخواهد داشت و می‌تواند آن را برهم زند؛ در حالی که در مورد مهریه چنین آثاری قابل فرض دانسته نمی‌شود، قنوتی، جلیل، وحدتی شبیری، حسن، عبیدی پور، ابراهیم، حقوق قراردادها در فقه امامیه، (تهران: سمت، ۱۳۸۱)، ص ۱۶۷.

عدم وجود نکاح، همچنان معتبر خواهد بود.

در واقع محور اصلی در تعیین پاسخ بر آن است که عقد نکاح و عقد مهر در نکاح دائم و نیز طلاق، مقولاتی متفاوت با کارکردهای مختلف است و نمی‌توان آن‌ها را لزوماً ذیل قواعد واحد بررسی و تحلیل نمود. چه بسا مهر باطل بوده و نکاح صحیح باشد یا طلاق بدون تأدیه مهریه انجام شده یا مطالبه و اجرای آن به بعد از طلاق موکول شده باشد. به عقیده نگارنده، نظر به این‌که تعهد ناشی از مهریه، مستقل از عقد نکاح است و شرط استطاعتِ ناظر به این قرارداد مستقل، ضمن قرارداد دیگری (عقد نکاح) مندرج است؛ بر این اساس، باید شرط استطاعت را نسبت به عقد نکاح شرطی مستقل و غیر وابسته پنداشت^۱ که در صورت انحلال نکاح نیز معتبر بوده و اثر قانونی به هنگام مطالبه مهریه بر آن مترتب است^۲ در بسیاری موارد بقای شرط پس از انحلال عقد به دلیل تعلق اراده مستقل طرفین به انشای آن در حین عقد است و این که اراده طرفین بر بقای آن پس از عقد بوده که می‌توان مصداق بارز آن را شرط داوری برشمرد.

علاوه بر اعتبار قید استطاعت در فرض انحلال نکاح و قابل مطالبه بودن مهریه عندالاستطاعه به دلیل مستقل بودن این شرط نسبت به عقد نکاح، اشکال کلی‌تری که بر استدلال «تبعیت شرط استطاعت از عقد در بقا» وارد است احراز رکن «بقاء عقد» در این دلیل است. نظر به این‌که قانونگذار ایرانی تأدیه حقوق مالی زوجه را به موجب ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، قبل از اجرای صیغه طلاق لازم شمرده است تعیین تکلیف در مورد مهریه قبل از طلاق و در زمان بقای رابطه زوجیت انجام می‌گیرد، لذا اشکال مذکور که شرط، اعتبار خود را از عقد می‌گیرد به

۱. هرچند این شرط به حسب قرارداد مهریه، شرط وابسته بوده و تنها در صورت بطلان مهر، فاقد اعتبار خواهد بود.

۲. البته در این زمینه دیدگاه مخالف به قرینه این که در اسناد نکاحیه قید عندالاستطاعه در ردیف شروط ضمن عقد ذکر شده و با توجه به این که اشتغال ذمه مرد نسبت به مهر یقیناً واقع شده و تنها حق مطالبه زوجه تا زمان تحقق استطاعت مقید شده است، این شرط را شرط فعل منفی و از قبیل شروط تقییدی (شروط وابسته) برشمرده است که به نظر می‌رسد قضاوت در مورد ماهیت به حسب مکان درج قید نمی‌تواند منتج به ثمره علمی باشد.

دلیل باقی بودن عقد نکاح هنگام مطالبه مهریه وارد نخواهد بود و این شرط معتبر تلقی می‌گردد.

۴.۵. اقتضاء قاعده انصاف

در رأی دیوان با استناد به قاعده با تعبیر قاعده عدالت و انصاف چنین استدلال شده است که قاعده مذکور مقتضی سدّ باب هرگونه سوءاستفاده زوج از شرط استطاعت وی در پرداخت مهریه تعیینی و منع از فرار وی از تکلیف قانونی پرداخت مهر به زوجه دارای حسن‌نیت است.

در ارزیابی این نحوه استدلال گام نخست تبیین مقصود از عدالت و انصافی است که مورد استناد رأی است. اگر مقصود از استناد به آن، استناد به عنوان یک قاعده فقهی باشد؛ این نکته قابل توجه است که در این زمینه وفاقی میان فقها وجود ندارد و پیرامون مستندات قاعده به ویژه سیره عقلا اشکالاتی طرح شده (مظهر قراملکی، ۱۳۹۲: ۱۰۹ و ۱۱۰) و برخی به دلیل عدم ثبوت سیره عقلا جز در موارد تراضی و تصالح به تقسیم، این قاعده را انکار نموده‌اند (موسوی خویی، ۱۴۱۸: ۱۴۷). در عین حال اگر عدل و انصاف را به استناد دلایلی از قبیل آیات (حجرات/۹، مائده/۴۲، نحل/۹۰، نساء/۵۸) و روایات متعدد (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۴۵۰) یا چنان که برخی آن را قاعده‌ای عقلایی برشمرده‌اند (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۹) به عنوان قاعده فقهی معتبر بشماریم؛ استناد به آن در حدود گستره شمول قاعده یعنی توزیع حقوق مشتبه امکان‌پذیر خواهد بود. در برخی منابع حقوقی نیز در مقام تعریف از قاعده عدل و انصاف به «توزیع اموال و به طور کلی حقوق مشتبه به نحو منصفه بین مدعیان، در حالتی که اماره‌ای برای تعیین صاحب واقعی حق وجود نداشته باشد»، تعبیر شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷: ۱۰۸۴۶) و جریان قاعده منحصر به موارد شک و اشتباه در تعیین صاحب حق و عدم وجود مرجح است. در حالی که در مورد قید استطاعت زوج بحث از توزیع مال مشتبه نبوده و کشف اراده مشروط‌علیه در تخفیف نسبت به تکلیف قانونی شوهر در پرداخت مهر مورد توجه است.

ارادی و بر مبنای توافق بودن شروط ضمن عقد، مقتضی آن است که در زمان

تردید و ابهام در مفاد و کیفیت شرط پیش‌بینی شده بنای قاضی بر احراز و کشف اراده حقیقی متعاقدين با استفاده از قرائن و اوضاع و احوال باشد؛ لذا استناد به عدالت و انصاف برای تفسیر قرارداد مرجع مناسبی قلمداد نمی‌شود. در صورت فقدان ابزاری برای کشف اراده حقیقی زوجین به هنگام اشتراط نیز در صورت وجود عرف و رویه معمول به قرینه اقدام زوجین بر مبنای عرف، مراجعه به عرف مبنای قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، لزوم و استحکام قرارداد و ممانعت از تضرر طرف مقابل عقد ایجاب می‌کند که توافق فی‌مابین متعاقدين را به دلیل منتفی شدن امکان دستیابی یکی از طرفین به هدف شخصی خود منحل یا غیر معتبر یا قابل تعدیل نشماریم. چه این که در جایی که تسهیل بر مدیون به واسطه توافق زوجین و بر مبنای قصد و مبتنی بر علم بوده؛ جریان قاعده عدالت و انصاف محل تردید است.

نتیجه

رأی شعبه ۸ دیوان عالی کشور به استناد سه دلیل «اعتبار شرط در حدود هدف از وضع آن (اثر انتفای جهت معامله)، تبعیت شرط از عقد در بقا و اقتضای قاعده عدالت و انصاف»، قائل به عدم اعتبار قید عندالاستطاعه به هنگام طلاق شده که دلایل مذکور قابل رد است و بر این اساس باید امکان مطالبه کامل مهر از سوی زوجه به هنگام طلاق را صرف‌نظر از استطاعت زوج منتفی دانست.

دلیل نخست به موجب عدم موضوعیت «جهت معامله» در اعتبار قرارداد و بقای آن قابل خدشه است و عرفاً نیز اندراج شرط استطاعت مشروط به طول حیات زوجیت از سوی زوجه صورت نمی‌پذیرد مگر این که اشتراط آن به نحو شرط بنایی ضمنی برای قاضی احراز گردد. در رد دلیل دوم رأی دیوان، باید اذعان داشت نظر به این که شرط استطاعت ناظر به مطالبه مهریه ضمن عقد نکاح درج شده است و مهریه نیز از ارکان عقد نکاح نبوده و قراردادی مجزا محسوب می‌شود، شرط استطاعت به نسبت نکاح، شرط وابسته نبوده و باید به عنوان شرطی مستقل از عقد نکاح تلقی گردد و بر این اساس اعتبار و عدم اعتبار عقد نکاح بر اعتبار این شرط مؤثر نخواهد بود. از سوی دیگر با توجه به تکلیف دادگاه بر تعیین تکلیف حقوق مالی زوجه قبل از تحقق طلاق، تعیین تکلیف در مورد مهریه عندالاستطاعه قبل از

طلاق و در زمان وجود رابطه زوجیت انجام می‌پذیرد؛ لذا بحث تبعیت شرط از عقد در بقا در این مورد منشأ اثر واقع نمی‌گردد. در مورد دلیل سوم نیز به فرض پذیرش قاعده عدالت و انصاف به عنوان قاعده فقهی، این قاعده ناظر به توزیع بالمناصفه حقوق مشتبه بوده و این بحث از آن خروج موضوعی دارد. در نهایت با توجه به ردّ دلایل استنادی دیدگاه عدم اعتبار، شرط استطاعت در صورت اقدام به طلاق از سوی هر یک از زوجین همچنان قابل مطالبه و معتبر خواهد بود.

به نظر می‌رسد دیدگاه متناسب‌تر با حقوق کنونی و اقتضاء شرط عندالاستطاعه این باشد که در مواردی که شوهر استطاعت برای پرداخت کامل مبلغ مهریه را ندارد؛ زوجه صرفاً مجاز باشد با معرفی مال به قدر استطاعت زوج از مبلغ مهریه را مطالبه کند و مابقی مهریه با حصول استطاعت به عنوان دین مدنی و به تبع مطالبه مجدد از سوی زوجه صورت گیرد. به ویژه این که صدر ماده ۲۹ با عبارت «دادگاه ضمن رأی خود با توجه به شروط ضمن عقد و مندرجات سند ازدواج، تکلیف جهیزیه، مهریه و نفقه زوجه، اطفال و حمل را معین ...»، تعیین تکلیف با توجه به شروط ضمن عقد را لازم دانسته و ذیل ماده نیز با عبارت «پس از ثبت طلاق برای دریافت این حقوق از طریق اجرای احکام دادگستری مطابق مقررات مربوط اقدام کند» در موارد رضایت زوجه مطالبه سایر حقوق وی را به بعد از طلاق موکول نموده که این شرط ضمن عقد دال بر اعلام رضایت قبلی زوجه است.

منابع

- اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۷)، حاشیه‌المکاسب، قم: ذوی القربی.
- بحرانی، یوسف (۱۳۶۳)، الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۰)، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۷)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد (۱۴۱۹)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حلی، احمد (۱۴۰۷)، المهذب البارع فی شرح مختصر النافع، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۳۸۸)، تذکره الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ص ۲۹۸.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳)، قواعد الاحکام، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- دارائی، محمد هادی (۱۳۹۳)، «مطالعه تطبیقی معاذیر اجرای قرارداد در حقوق انگلیس، امریکا و ایران»، مطالعات حقوق تطبیقی، شماره ۱.
- ره‌پیک، حسن (۱۳۹۰)، حقوق مدنی - حقوق قراردادها، تهران: خرسندی.
- ره‌پیک، حسن (۱۳۹۳)، حقوق مدنی پیشرفته - مباحث تحلیلی شروط ضمن عقد، تهران: خرسندی.
- روحانی، محمد صادق (۱۳۸۲)، زبده الأصول، تهران، نشر حدیث دل.
- سعیدی، محمدعلی، وهاب‌زاده، عباسعلی (۱۳۸۹)، «بررسی شرط عندالاستطاعه در مهریه»، آموزه‌های حقوقی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱۳.
- شبیری زنجانی، موسی (۱۴۱۹)، کتاب نکاح، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
- شهیدی، مهدی (۱۳۸۷)، حقوق مدنی: شروط ضمن عقد، تهران: مجمع علمی فرهنگی مجد.

- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰)، **النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى**، بیروت: دار الكتاب العربی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷)، **الخلافا**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳)، **مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام**، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- عاملی (محقق کرکی)، علی بن حسین (۱۴۱۴)، **جامع المقاصد في شرح القواعد**، قم: مرسسه آل البيت عليهم السلام.
- غفاری فارسائی، بهنام (۱۳۸۹)، «منتفی شدن جهت معامله و اثر ان بر روابط قراردادی مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و آمریکا»، **فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۱۰۱.
- قاسم‌زاده، مرتضی، قربانی جویباری، محمد (۱۳۹۷)، «اثر بطلان عقد بر شرط مستقل (توجیه و تحلیل رویه قضایی)»، **فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی**، شماره ۲۲.
- قنوتی، جلیل، وحدتی شبیری، حسن، عبدی پور، ابراهیم (۱۳۸۱)، **حقوق قراردادها در فقه امامیه**، تهران: سمت.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، **الکافی**، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸)، **قواعد عمومی قراردادها**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۸)، **نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی**، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴)، **جامع المقاصد في شرح القواعد**، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- مظهر قراملکی، علی، دادخواه، علی (۱۳۹۲)، «پژوهشی پیرامون قاعده عدل و انصاف»، **پژوهش‌های فقهی**، شماره ۱.
- موسوی بجنوردی، حسن (۱۴۱۹)، **القواعد الفقهیه**، قم: نشر الهادی.
- موسوی خویی، ابو القاسم (۱۴۱۸)، **موسوعه الإمام الخوئی**، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
- موسوی خویی، سید محمدتقی (۱۴۱۴)، **الشروط او اللتزامات التبعية في**

العقود، بیروت: دار المورخ العربی.

- نجفی، محمد حسن (بی‌تا)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، بیروت: دار
إحياء التراث العربی.

- وهاب زاده موسوی، کیمیاسادات (۱۳۹۵)، **تبعیت شرط از عقد و استثنائات
آن از دیدگاه فقهی حقوقی**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما:
محمدتقی قبولی درافشان، دانشگاه فردوسی مشهد.

- Beatson-Sir Jack (2010), Burrows-Andrew, Cartwright-John, Anson`s Law of Contract, Oxford-UK: Oxford University Press.
- Chapman, T. Ward (Nov., 1960), "Contracts: Frustration of Purpose", **Michigan Law Review**, Vol. 59, No. 1.
- Perillo-Joseph M. (2003), Calamari and Perillo on Contracts, Eagan-US: Westlaw, p538, Chapman, T. Ward (1960), "Contracts: Frustration of Purpose", **Michigan Law Review**, Vol. 59.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی